

درباره ذات و صفات پروردگار

در این شماره نمونه ای از بحثهای نهج البلاغه در باره مسائل مربوط به الهیات یعنی مسائل مربوط به ذات و صفات حق را ذکر کنیم و سپس ارزیابی و مقایسه مختصری به عمل آوریم و بحث در این بخش نهج البلاغه را خاتمه دهیم. قبلاً لازم است از خوانندگان محترم مکتب اسلام معذرت بخواهم که در سه شماره اخیر و مخصوصاً این شماره بحث ما جنبه فنی و فلسفی به خود گرفته است و طبعاً مسائلی طرح می شود که بر اذهانی که با این گونه تجزیه و تحلیلها آشنائی ندارند سنگین است.

چاره چیست؟ بحث در باره کتابی مانند نهج البلاغه، اوج و حضیضها و نشیب و فرازهایی دارد. ما به همین مناسبت بحث را به اصطلاح درز میگیریم و به ذکر چند نمونه قناعت میکنیم و اگر بخواهیم کلمه به کلمه نهج البلاغه را شرح کنیم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

ذات حق

آیا در نهج البلاغه درباره ذات حق و اینکه او چیست و چه تعریفی می توان برایش ذکر کرد بحثی شده است؟ بلی بحث شده است و زیاد بحث شده است ولی همه در اطراف یک نکته دور میزند و آن اینکه ذات حق وجود بی حد و نهایت و هستی مطلق است و (ماهیت) ندارد، او ذاتی است محدودیت نا پذیر و بی مرز، هر موجودی از موجودات حد و مرز و نهایتی دارد، خواه آن موجود متحرك باشد و یا ساکن، موجود متحرك نیز دائماً مرزها را عوض میکند، ولی ذات حق حدودمرزی ندارد، و ماهیت که او را در نوع خاصی محدود کند وجود محدودی را با او اختصاص دهد در او راه ندارد، هیچ زاویه از زوایای وجود از او خالی نیست، هیچ فقدانی در او راه ندارد، تنها فقدانی که در او راه دارد فقدان فقدان است و تنها سلبی که درباره او صادق است سلب سلب است و تنها

نفیی و نیستی که وصف او واقع می‌شود نفی هر نقص و نیستی از قبیل مخلوقیت و معلولیت و محدودیت و کثرت و تجزی و نیاز مندی است و بالاخره تنها مرزی که او در آن مرز پا نمیگذارد مرز نیستی است او با همه چیز است ولی در هیچ چیز نیست و هیچ چیز هم با او نیست، داخل در هیچ چیز نیست ولی از هیچ چیز هم بیرون نیست. او از هرگونه کیفیت و چگونگی و از هرگونه تشبیه و تمثیل منزله است. زیرا همه اینها اوصاف يك موجود محدود و متعین و ماهیت دار است:

مع كل شیء لا بمقارنه و غیر كل شیء لابزایله (۱) او با همه چیز هست ولی نه باین نحو که جفت و قرین چیزی واقع شود و در نتیجه آن چیز نیز قرین و همدوش او باشد، و مغایر با همه چیز است و عین اشیاء نیست ولی نه به این وجه که از اشیاء جدا باشد و وجودات اشیاء مرزی برای ذات او محسوب شود.

لیس فی الاشیاء بوالج ولاعنها بخارج (۲) او در اشیاء حلول نکرده است. زیرا حلول مستلزم محدودیت شیء حلول کننده و گنجایش پذیری او است، درعین حال از هیچ چیز هم بیرون نیست زیرا بیرون بودن نیز خود مستلزم نوعی محدودیت است.

بان من الاشیاء بالفهر لها والقدرة علیها وبانت الاشیاء منه بالخضوع له (۳) مغایرت وجدائی او از اشیاء به این است که او قاهر و قادر و مسلط بر آنها است، والبته هرگز قاهر عین مقهور و قادر عین مقذور و مسلط عین مسخر نیست و مغایرت وجدائی اشیاء از او به این نحو است که خاضع و مسخر پیشگاه کبریائی او می‌باشند و هرگز آنکه در ذات خود خاضع و مسخر است (عین خضوع و اطاعت است) با آنکه در ذات خود بی نیاز است یکی نیست. جدائی و مغایرت حق با اشیاء به این نحو نیست که حد و مرزی آنها را از هم جدا کند بلکه ربوبیت و مربوبیت، کمال و نقص، قوت و ضعف است.

در کلمات علی(ع) از اینگونه سخن بسیار می‌توان یافت. همه مسائل دیگر که بعداً ذکر خواهد شد بر اساس این اصل است که ذات حق وجود مطلق و بی نهایت است و هیچ نوع حد و ماهیت و چگونگی در باره او صادق نیست.

وحدت حق، وحدت عددی نیست

یکی دیگر از مسائل توحیدی ((نهج البلاغه)) اینست که وحدت ذات

اقدس احدیت ، وحدت عددی نیست . نوعی دیگر از وحدت است . وحدت عددی یعنی وحدت چیزی که فرض تکرر وجود در او ممکن است . هرگاه ماهیتی از ماهیات و طبیعتی از طبایع را در نظر بگیریم که وجود یافته است عقلاً فرض اینکه آن ماهیت فرد دیگر پیدا کند و بار دیگر وجود یابد ممکن است ، در اینگونه موارد وحدت افراد آن ماهیت ، وحدت عددی است این وحدت در مقابل اثنیثیت و کثرت است ، یکی است یعنی دوتا نیست و قهراً این نوع از وحدت با صفت کمی (قلت) متصف می شود ، یعنی آن يك فرد نسبت به نقطه مقابلش که دو یا چند فرد است کم است . ولی اگر وجود چیزی به نحوی باشد که فرض تکرر در او ممکن نیست (نمیگوئیم وجود فرد دیگر محال است بلکه میگوئیم فرض تکرر و فرض فرد دیگر غیر آن فرد ممکن نیست) زیرا بی حد و بی نهایت است و هر چه را مثل او و دوم او فرض کنیم یا خود او است و یا چیزی هست که ثانی و دوم او نیست ، در اینگونه موارد وحدت وحدت عددی نیست ، یعنی این وحدت در مقابل اثنیثیت و کثرت نیست و معنی اینکه یکی است این نیست که دوتا نیست بلکه اینست که دوم برای او فرض نمی شود .

این مطلب را با يك تمثیل می توان روشن کرد : می دانیم که دانشمندان جهان در باره تناهی یا عدم تناهی ابعاد عالم اختلاف نظر دارند ، بعضی مدعی لاتناهی ابعاد جهانند و میگویند عالم اجسام را حد و نهایی نیست ، بعضی دیگر معتقدند که ابعاد جهان محدود است و از هر طرف که برویم بالاخره به جایی خواهیم رسید که پس از آن جایی نیست - مسأله دیگری نیز محل بحث است و آن اینکه آیا جهان جسمانی منحصر است به جهانی که ما در آن زندگی میکنیم و یا يك و یا چند جهان دیگر نیز وجود دارد؟ بدیهی است که فرض جهان جسمانی دیگر غیر از جهان مافرع بر اینست که جهان جسمانی ما محدود و متناهی باشد منتها در این صورت است که می توان فرض کرد مثلاً دو جهان جسمانی و هر کدام محدود به ابعادی معین وجود داشته باشد و اما اگر فرض کنیم جهان جسمانی ما نا محدود است فرض جهانی دیگر غیر ممکن است زیرا هر چه را جهانی دیگر فرض کنیم خود همین جهان و یا جزئی از این جهان خواهد بود . فرض وجودی دیگر مانند وجود ذات احدیت با توجه به اینکه ذات حق وجود محض و انیت صرف و واقعیت مطلقه است نظیر فرض جهان جسمانی دیگر در کنار جهان جسمانی غیر متناهی است یعنی فرضی غیر ممکن است .

در نهج البلاغه مکرر در این باره بحث شده است که وحدت ذات حق وحدت عددی نیست و او با یکی بودن عددی توصیف نمی شود و تحت عدد درآمدن ذات حق ملازم است با محدودیت او .

الاحد لا بتأویل عدد (۱) او يك است ولی نه يك عددی .

لايشمل بعد ولا يحسب بعد (۲) هیچ حدواندازه‌ای او را دربر نمیگیرد
و با شمارش به حساب نمی‌آید .

من اشاراليه فقد حده و من حده فقد عده (۳) هرکس بدو اشاره کند او
را محدود ساخته است و هرکس او را محدود سازد او را تحت شمارش درآورده
است .

من وصفه فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد ابطل ازله (۴)

هرکس او را با صفتی (زائد بر ذات) توصیف کند او را محدود ساخته است و هرکس
او را محدود سازد او را شماره کرده است و هرکه او را شماره کند ازلیت و
تقدم او را بر همه چیز از بین برده است .

كل مسمى بالوحدة غيره قليل (۵) هر چیزی که با وحدت نام برده شود کم

است جز او که با اینکه واحد است به کمی و قلت موصوف نمی‌شود .
چه قدر زیاد عمیق و پرمعنی است این جمله . این جمله می‌گوید هر چه
جز ذات حق اگر واحد است کم هم هست، یعنی چیزی است که فرض فرد دیگر
مثل او ممکن است ، پس خود او وجود محدودی است و با اضافه شدن فرد
دیگر بیشتر می‌شود . و اما ذات حق با اینکه واحد است به کمی و قلت موصوف
نمی‌شود زیرا وحدت او همان عظمت و شدت و لانهائی وجود و عدم تصور ثانی
و مثل و مانند برای او است .

این مسأله که وحدت حق وحدت عددی نیست ، از اندیشه های بکر و
بسیار عالی اسلامی است ، در هیچ مکتب فکری دیگر سابقه ندارد ، خود فلاسفه
اسلامی تدریجاً به عمق این اندیشه پی بردند و آنرا رسماً در فلسفه الهی وارد
کردند در کلمات قدماء از حکماء اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی اثری از این
اندیشه لطیف دیده نمی‌شود ، حکماء متأخر که این اندیشه را وارد فلسفه خود
کردند نام این نوع وحدت را « وحدت حقه حقیقیه » اصطلاح کردند .

اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت حق

از جمله بحث‌های نهج البلاغه بحثهائی است در باره اینکه خداوند هم
اول است و هم آخر ، هم ظاهر است و هم باطن البته این بحث مانند سایر مباحث
مقتبس از قرآن مجید است و فعلاً ما در مقام استناد به قرآن مجید نیستیم .
خداوند اول است نه اولیت زمانی تا با آخریت او مفایر باشد و ظاهر است نه

۱ - خطبه ۲۰۱۵ - خطبه ۱۸۴ - ۳ - خطبه ۱ - ۴ خطبه ۱۵۰ -
۵ - خطبه ۶۳

بمعنی اینکه محسوس به حواس است تا با باطن بودن او دومعنی و دو جهت مختلف باشد اولیت او عین آخریت ، و ظاهریت او عین باطنیت او است .

الحمد لله الذی لم یسبق له حال حالا فیکون اولا قبل ان یکون آخراً و یکون ظاهراً قبل ان یکون باطناً ... و کل ظاهر غیره غیر باطن ، کل باطن غیره غیر ظاهر (۶) سپاس خدایرا که هیچ حال و صفتی از او بر حال و صفتی دیگر تقدم ندارد تا اولیت او مقدم بر آخریتش و ظاهریت او مقدم بر باطنیتش بوده باشد ... هر پیدائی جز او فقط پیدا است و دیگر پنهان نیست و هر پنهانی جز او فقط پنهان است و دیگر پیدا نیست او است که در عین اینکه پیدا است پنهان است و در عین اینکه پنهان است پیدا است .

لاتصحبه الاوقات ولا ترفده الادوات ، سبق الاوقات کونه والعدم وجوده والا ابتداء ازله . (۱) زمانها او را همراهی نمیکنند (در مرتبه ذات او زمان وجود ندارد) و اسباب و ایزارها او را کمک نمیکنند . هستی او بر زمانها ، و وجود او بر نیستی ، و ازلیت او بر هر آغازی تقدم دارد .

مسئله تقدم ذات حق بر زمان و بر هر نیستی و بر هر آغاز و ابتدائی یکی از لطیفترین اندیشه های حکمت الهی است و اکنون مجال بحث در آن نیست ، معنی ازلیت حق اینست که او بر هر چیزی حتی بر زمان تقدم دارد و از اینجا معلوم میشود که تقدم او نوعی دیگر از تقدم غیر از تقدم زمانی است .

الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی ازلیته و باشتباههم علی ان لاشبیه له لاتستلمه المشاعر و لاتحجبه السواتر (۲) سپاس خدایرا که آفرینش دلیل بر هستی او ، و حدوث مخلوقاتش دلیل بر ازلیت او ، و مانند داشتن مخلوقاتش دلیل بر بیمانندی او است . از حواس پنهان است و دست حواس به دامن کبریائیش نمیرسد ، و در عین حال هویداست و هیچ چیزی نمیتواند مانع و حاجب و پرده وجودش شود ، یعنی او هم پیداست و هم پنهان است ، او در ذات خود پیداست ، اما از حواس انسان پنهان است ، پنهانی او از حواس انسان از ناحیه محدودیت حواس است نه از ناحیه ذات او .

در جای خود ثابت شده است که وجود مساوی با ظهور است ، و هر چه وجود کاملتر و قویتر باشد ظاهرتر است و بر عکس هر چه ضعیفتر و باعدم مخلوطتر باشد از خود و از غیر پنهانتر است .

برای هر چیز دو نوع وجود است : «وجود فی نفسه» و «وجود برای ما» . وجود هر چیزی برای ما وابسته است به ساختمان قوای ادراکی ما و بشرائط

خاصی که باید باشد ، و از اینرو ظهور نیز بردو قسم است : ظهور فی نفسه و ظهور برای ما .

حواس ما به حکم محدودیتی که دارد فقط قادر است موجودات مقید و محدود و دارای مثل و ضد را در خود منعکس کند ، حواس ما از آنجهت رنگها و شکلهای و آوازهها و غیر اینها را درک میکنند که به مکان و زمان محدود می‌شوند ، در یک جا هستند و در جایی دیگر نیستند ، در یک زمان هستند و در زمانی دیگر نیستند ، مثلاً اگر روشنی همیشه و همه جا بطور یک نواخت می‌بود قابل احساس نبود ، اگر یک آواز بطور مداوم و یک نواخت شنیده شود هرگز شنیده نمی‌شود .

ذات حق که صرف الوجود و فعلیت محض است و هیچ مکان و زمان او را محدود نمی‌کند نسبت به حواس ما باطن است اما او در ذات خود عین ظهور است و همان کمال ظهورش که ناشی از کمال وجودش است سبب خفای او از حواس ما است ، جهت ظهور و جهت بطون در ذات او یکی است ، او از آنجهت پنهان است که در نهایت پیدائی است ، و از شدت ظهور در خفا است .

یا من هواختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره

حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال نهان ز چشم جهانی زبس که پیدائی

بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می‌خواهم .

بقیه از صفحه ۱۶

تاریکی می‌دود که در انتهای آن چیزی جز نگرانی مطلق نیست « ... آری نگرانی مطلق . ولی علی‌رغم این یأس و نومیدی و تسلیم در برابر اضطراب و نگرانی و بالاخره تسلیم در برابر مرگ ، اگر از بیراهه نرویم پیدا کردن این گمشده بزرگ یعنی آرامش کار مشکلی نیست .

ما عقیده داریم قبل از هر چیز باید به این واقعیت اندیشید که « مسئله آرامش و نگرانی قبل از هر چیز مربوط به طرز تفکر ما ، طرز استنباط ما در باره مسائل کلی جهان هستی ، و چگونگی پاسخ پرسشها و حل معماهای آن است (توضیح این مطلب و چگونگی این ارتباط را در شماره آینده مطالعه فرمائید) .